

واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ با تأکید بر هژمونی نظم جهانی لیبرال

سارا فلاحی^۱، نصرت‌اله حیدری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۱۷

چکیده

پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ در سایه شعارها و برنامه‌های ساختارشکنانه داخلی و خارجی باعث شد تا بسیاری از صاحب‌نظران گفتمان حاکم بر سیاست خارجی دولت ترامپ را یک انقطاع رادیکال نسبت به گفتمان حاکم بر سیاست خارجی اسلاف آن و پایان هژمونی نظم جهانی لیبرال قلمداد کنند. در راستای بررسی و تحلیل ادعای فوق پژوهش حاضر به بررسی و تحلیل سیاست خارجی دونالد ترامپ می‌پردازد. در این راستا پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این سؤال اساسی است که رویکرد ترامپ نسبت به نظم جهانی لیبرال در عرصه سیاست خارجی چگونه است؟ در پاسخ به سؤال فوق این فرضیه محوری مطرح می‌شود که اگر چه سیاست خارجی ترامپ نسبت به اسلاف آن در شیوه تأمین منافع ملی آمریکا متفاوت است اما با اسلاف آن تفاوت ماهوی و ذاتی ندارد لذا ترامپ نیز مانند سایر رؤسای جمهور آمریکا که از جنگ جهانی دوم به بعد به دنبال حفظ و تقویت هژمونی نظم لیبرال بوده اند ذیل استراتژی سیاسی-امنیتی «اول آمریکا» نه تنها به دنبال بر هم زدن این نظم نیست بلکه به دنبال ساختن نظم نوین بین‌المللی لیبرال با شیوه‌های جدید از جمله برهم زدن تعهدات کنونی آمریکا با جایگزین کردن تعهدات جدید است. طبق یافته‌های تحقیق حاضر ترامپ حتی اگر بخواهد باز نمی‌تواند از نظم جهانی لیبرال عبور کند چون هم ساختار داخلی قدرت در آمریکا و هم محدودیت‌های نظام بین‌الملل مهم‌ترین محدودیت بر سر راه تغییرات رادیکالی در سیاست خارجی آمریکا توسط ترامپ هستند. با توجه به این که تحقیق حاضر یک تحقیق کیفی است لذا روش تحقیق آن توصیفی-تحلیلی است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی، ترامپ، هژمونی، نظم لیبرال.

^۱-استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، ایلام، ایران (نویسنده مسئول).

arta_tirdad2000@yahoo.com

^۲-عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، ایلام، ایران.

۱- مقدمه

با روی کار آمدن دونالد ترامپ و اعلام برخی سیاست‌های رادیکالی از قبیل لغو توافقات تجاری چند جانبه و جایگزینی آن‌ها با پیمان‌های دوجانبه، خروج از پیمان‌ها و توافق‌نامه‌های بین‌المللی، کشیدن دیوار بین مرز آمریکا و مکزیک، اخراج مهاجران، تأکید بر شعار «اول آمریکا» و تلاش برای از بین بردن تعهدات جهانی آمریکا، بسیاری از صاحب نظران سیاسی از ظهور یک عصر جدید در تاریخ سیاسی آمریکا و جهان خبر دادند و معتقد بودند که کنش‌های سیاسی ترامپ پایانی بر دموکراسی جفرسونی و نظم جهانی لیبرال است که او با ما و اسلاف او خود را متعهد به تداوم آن می‌دانستند.

در واقعا روی کار آمدن ترامپ مبحث اصلی که در میان در میان دانشمندان برجسته روابط بین‌الملل مطرح شد مربوط به جهت آینده سیاست خارجی آمریکا بود. به طور خاص، محققان، متخصصان و مفسران نسبت به تداوم مواضع لیبرال بین‌المللی ایالات متحده آمریکا دچار تردید شدند؛ به عبارت دیگر از آن جایی که بین‌المللی‌گرایی لیبرال مستلزم تعامل بین‌المللی است، نه انزواطلبی و مؤلفه‌های بین‌المللی‌گرایی شامل بسیاری از اصول چندجانبه‌ها از قبیل حمایت از آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، مطبوعات آزاد و همچنین اقتصاد جهانی باز برای انتقال کالا، خدمات، مردم و ایده‌ها می‌باشد سؤال اصلی این است که آیا با روی کار آمدن ترامپ و اتخاذ سیاست‌های یک جانبه و عبور از نهادهای بین‌المللی وی هژمونی نظم لیبرال می‌تواند تداوم پیدا کند؟

اغلب پیش بینی‌ها در مورد سیاست خارجی آینده ترامپ از این قرار است که انتخاب ترامپ، به معنای پایان بحث در میان دانشگاهیان و متخصصان در رابطه با بین‌المللی‌گرایی لیبرال است. با توجه به همزمان شدن ریاست جمهوری ترامپ با حوادثی مانند برگزیت^۳ در انگلستان، رفراندوم مائو رنزی^۴ در ایتالیا و افزایش جنبش‌های پوپولیستی در گستره وسیعی از کشورهای غربی مانند فرانسه، ایتالیا، هلند و دانمارک این سؤال مطرح شد که آیا ایالات متحده در خارج از کشور فعالیت می‌کند یا خیر؟ اصلاً مایل به چنین فعالیتی است؟ آیا مسئولیت رسیدگی به مشکلات عمده در سراسر جهان را بر عهده دارد یا اینکه دیگران باید خودشان مشکلاتشان را حل کنند؟

مقاله حاضر با تحلیل سیاست خارجی ترامپ استدلال می‌کند که دولت ترامپ نه تنها بسیاری از عناصر موجود در سیاست خارجی ایالات متحده بعد از جنگ جهانی دوم را حفظ می‌کند بلکه همچنان به تداوم نظم بین‌المللی لیبرال اعتقاد دارد و در راستای تداوم آن می‌کوشد. مهم‌ترین دلیل اتخاذ چنین سیاستی نیز این است که انترناسیونالیسم لیبرال

^۱.Brexit

^۲.MatteoRenzi

هنوز منافع ملی و حیاتی آمریکا را تأمین می‌کند. به همین خاطر است که علی‌رغم این که ترامپ تلاش می‌کند خود را نسبت به اسلافش از جمله اوباما متفاوت نشان دهد اما نگاهی کلی به سیاست خارجی ترامپ نشان می‌دهد که نمی‌توان این سیاست خارجی را به عنوان گفتمانی نوین در عرصه روابط بین‌الملل و نقطه مقابل نظم جهانی لیبرال تصور کرد. با توجه به این که تحقیق حاضر یک تحقیق کیفی است لذا روش آزمون ادعاهای آن توصیفی-تحلیلی خواهد بود.

۲- اصطلاحات و مفاهیم

۲-۱- نظم جهانی لیبرال

از زمان جنگ جهانی دوم به این سو، ایالات متحده تا حدودی منافع خود را با ایجاد و حفظ مجموعه‌ای از نهادها، هنجارها و قواعدی دنبال کرده است که تشکیل‌دهنده نظم لیبرال آمریکایی است؛ نظمی که بخش زیادی از سیاست بین‌الملل را شکل می‌دهد. این نظم تحت رهبری آمریکا است، زیرا بر پایه هژمونی آمریکایی بنا شده است: ایالات متحده تضمین‌های امنیتی به متحدان خود ارائه می‌دهد تا رقابت منطقه‌ای را محدود سازد و ارتش آمریکا هم ضامن مشترکات و منافع جهان آزاد است تا تجارت بتواند بی‌وقفه جریان داشته باشد. این «لیبرال» است، زیرا دولت‌هایی که حامی آن هستند عموماً کوشیده‌اند تا آن را با هنجارهای لیبرال در مورد اقتصاد، حقوق بشر و سیاست درهم آمیزند و «نظم» است - چیزی بزرگ‌تر از واشنگتن و سیاست‌هایش - زیرا ایالات متحده آن را با مجموعه‌ای از کشورهای همفکر و تاثیرگذار سهیم شده و نیز به این دلیل که قواعد و هنجارهایش به تدریج میزانی از نفوذ مستقل را متقبل شده است. (دنیای اقتصاد ۱۳۹۷)

می‌توان سه تفسیر اصلی یا الگوی نظم بین‌المللی لیبرال را شناسایی کرد: تفسیر نخست با آرمان‌هایی پیوند خورده است که لیبرال‌هایی همچون وودرو ویلسون و لیبرال‌های آنگلو-آمریکن آن را وارد حل و فصل اختلافات بین‌المللی پس از جنگ جهان اول کردند، تفسیر دوم با بین‌المللی‌گرایی لیبرال جنگ سرد بعد از دهه‌های ۱۹۴۵ پیوند خورده است و تفسیر سوم نوعی بین‌المللی‌گرایی لیبرال پسا هژمونیک است که فقط تا حدی ظاهر شکل اولیه‌اش در قرن بیستم در چارچوب استقلال دولت و ایجاد یک نظم حقوقی بین‌المللی تعریف شد که هنجارهای حاکمیت دولت و عدم مداخله را تقویت می‌نمود. نظم لیبرال در اوایل قرن بیستم و یکم کاملاً در چارچوب عکس تعریف شد و در واقع تبدیل به یک نظم در حال تحول و تکاملی شد که اشکال پیچیده و فراگیر همکاری بین‌المللی که حاکمیت دولت را به تحلیل می‌برد و در سطح جهانی، منابع و مناطق اقتدار سیاسی را دوباره توزیع می‌کرد از ویژگی‌هایش محسوب می‌شد. در سده بیستم، ایالات متحده قهرمان اصلی و حامی پروژه بین‌المللی لیبرال بود، این در حالی است که در هر مقطع تاریخی نقش و کار ویژه ایالات متحده در نظم بین‌المللی لیبرال متفاوت بوده است. (ایکنبری، ۱۳۹۰: ۱۲۱)

پس از جنگ سرد، نظم لیبرال به طور چشمگیری گسترش یافت. با فروپاشی شوروی و چینی که هنوز ضعیف بود، دولت‌هایی که در بطن این نظم بودند از موضع رهبری جهانی برخوردار بودند و از این موضع برای بسط و توسعه نظام‌هایشان استفاده می‌کردند. در آسیا- پاسیفیک، ایالات متحده تعهدات امنیتی خود به استرالیا، ژاپن، فیلیپین، کره جنوبی و دیگر شرکا را تقویت کرد. در اروپا، ناتو و اتحادیه اروپا اعضای بیشتری جذب کردند، همکاری میان اعضا را بیشتر و عمیق‌تر کردند و شروع به مداخله در مرزهای دور دست اروپا کردند. اتحادیه اروپا «سیاست‌های همسایگی» را برای بالابردن امنیت، راه و اقدامات و شیوه‌های لیبرال در سراسر اوراسیا، خاورمیانه و شمال آفریقا توسعه داد؛ ناتو هم مأموریت‌هایی در افغانستان، خلیج عدن و لیبی انجام داد. (دنیای اقتصاد ۱۳۹۷)

بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۸۹ ایالات متحده موفق به ایجاد یک نظم لیبرال و یک زیربنای بین‌المللی لیبرال در قسمت غربی جهان، شد. این زیرسیستم لیبرال دارای پنج ویژگی متمایز بود: توافقنامه‌های امنیتی مشترک؛ نفوذ هژمونی متقابل؛ ادغام قدرت‌های نیمه مستقل و نیمه عالی؛ بازار آزاد اقتصادی؛ و هویت مدنی. پایان جنگ سرد باعث گسترش این ویژگی‌ها به زمینه‌ها و بستر یک نظم بین‌المللی شد. نشانه‌های نظم جهانی لیبرال باز بودن سیستم سیاسی، برابری، احترام به حقوق بشر، پاسخگویی دموکراتیک، فرصت‌های گسترده اقتصادی، تلاش‌های جمعی برای حفظ صلح، ترویج حاکمیت قانون و حفظ نهادها و مؤسسات بین‌المللی مورد نیاز برای حل و مدیریت مسائل جهانی مشترک است. (Jahn, 2018: 45) در حالی که سرمایه‌داری و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال در بلوک غرب با موفقیت انجام شد اما در جوامع اروپای شرقی و کشورهای در حال توسعه که قبلاً از مدل شوروی پیروی کرده بودند، رونق عمومی نیافت، برعکس، منجر به زوال اقتصادی بسیار شدید و افزایش نابرابری شد. البته غربی‌ها برای حفظ نظم لیبرال صرفاً شیوه‌های دموکراتیک را انتخاب نکرده‌اند بلکه در موارد زیادی تلاش‌های هماهنگی انجام داده‌اند تا از طریق کمک‌ها، تحریم‌ها و مداخلات نظامی این نظم را حفظ کنند. این شیوه‌های تقویت نظم لیبرال در اکثر مواقع منجر به خلق و تقویت نظام‌های اقتدارگرا و غیر دموکراتیک شده است. به عنوان مثال مداخلات بشردوستانه در اکثر مواقع منجر به ایجاد هزینه‌های مالی، جانی، بی‌ثباتی سیاسی و حتی باعث جنگ داخلی شده است.

۳- چارچوب نظری

پاتریک کالاهان^۱ در تبیین و تحلیل منطق‌های حاکم بر سیاست خارجی آمریکا در ادوار مختلف، واقع‌گرایی، استیلاجویی، انزوگرایی، لیبرالیسم، بین‌الملل‌گرایی لیبرال و ضدامپریالیسم افراطی را مهم‌ترین منطق‌های حاکم بر

^۱. Patrick Callahan

سیاست خارجی آمریکا می‌داند. (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۸) هرچند سیاست خارجی ترامپ، گاهی اوقات در راستای پیوستگی با سیاست‌هایی است که توسط دولت قبلی اتخاذ شده است، گاهی اوقات با سیاست‌های خشونت آمیز گذشته آمیخته است، گاهی اوقات کاملاً با محاسبات مربوط به بهره‌وری مالی عمل می‌کند و گاهی اوقات نیز توسط سیاست‌های شخصی و حرکات نمادین هدایت می‌شود اما با نگاهی به سند جدید راهبرد امنیت ملی آمریکا می‌توان به یک چارچوب نظری برای سیاست خارجی دولت ترامپ رسید.

کارشناسان دولت جدید آمریکا در سند راهبردی خود، ۴۵ بار از واژه تجارت، ۱۴ بار غیرمنصفانه، ۲۵ بار اقتصاد، ۲۳ بار چین، ۱۷ بار روسیه، یک بار اوکراین، ۴ بار افغانستان، ۶ بار عراق، ۷ بار سوریه، ۱۸ بار کره و ۵۳ بار تروریست استفاده کرده‌اند. امری که هم نشان دهنده تمایلات شخصی ترامپ و شعارهای انتخاباتی وی و هم بیانگر لیست ترجیحات استراتژیک آمریکا در دولت جدید است. این سند بر اقتصاد، تجارت عادلانه، کنترل شدید مرزی و سیاست‌های مهاجرتی به عنوان مسائل امنیتی تأکید می‌کند. علاوه بر این نام بردن از روسیه و چین به عنوان رقبای جهانی آمریکا منعکس کننده نگرانی در داخل دولت ترامپ درباره این «قدرت‌های تجدیدنظر طلب» است. در کل، این سند بر تعامل با جهان و نه عقب نشینی انزواطلبانه تأکید می‌کند؛ اما تعاملی نیرومندتر از آن چه اسلاف ترامپ به کار گرفتند. این بخشی از یک الگوی کلی است که بر رقابت، بیش از همکاری در روابط بین‌المللی تأکید دارد. (رضاخو، ۱۳۹۶) پاول میلر^۶ کارشناس مؤسسه تحقیقاتی رند در این باره در حساب توئیتر خود می‌نویسد: «راهبرد امنیت ملی ترامپ نه فقط تئوری صلح دموکراتیک را نادیده گرفته، بلکه به شکل ضمنی از آن انتقاد نیز کرده است.» آن چه به وضوح در دکترین ترامپ، بر اساس این سند قابل مشاهده است دیدگاهی است که بر اساس مکتب واقع‌گرایی به روند تحولات سیاسی و امنیتی در عرصه بین‌الملل می‌نگرد. در دکترین ترامپ کشورها در رقابتی همیشگی‌اند و ایالات متحده برای حفاظت و دفاع از استقلال خود در برابر دوستان و دشمنان باید در تمام جبهه‌ها بجنگد. (رضاخو، ۱۳۹۶)

با تحلیل سیاست‌ها و رفتارهای ترامپ می‌توان گفت وی نگاهی واقع‌بینانه به تحولات جهانی دارد و این تحولات را از منظر منافع ملی آمریکا، رقابت با سایر واحدهای سیاسی و بالا بردن دامنه تهدیدهای رقبا و کاهش امنیت آن‌ها از یک طرف و کاهش دامنه تهدیدهای آمریکا و افزایش امنیت آن نگاه می‌کند لذا می‌توان گفت رئالیسم مورد نظر ترامپ رئالیسم تهاجمی است. در ذیل نخست به رئالیسم و سپس رئالیسم تهاجمی به عنوان چارچوب نظری پژوهش پرداخته می‌شود.

^۶. Paul Miller

۳-۱-۳- رئالیسم

از نظر رئالیست‌ها هسته اساسی روابط بین‌الملل قدرت است؛ به عبارت دیگر برای واقع‌گرایان، سیاست بین‌المللی مترادف با سیاست قدرت است. از نظر آن‌ها نه تنها مهم است که مقدار قابل توجهی از قدرت داشته باشیم، بلکه باید مطمئن شویم که هیچ دولتی دیگری موازنه قدرت را به نفع خود تغییر نخواهد داد. (Mearsheimer, ۲۰۰۶: ۷۲): بنابراین از دیدگاه واقع‌گرایانی که در ساختار قدرت آمریکا حضور دارند، اولویت مهم منافع ملی ایالات متحده در دوران پس از جنگ سرد حفظ نفوذ، قدرت و امنیت آمریکا همزمان با جلوگیری از ظهور هر نوع رقیب احتمالی است. (Skidmore, ۲۰۱۶: ۱-۱۲) رئالیست‌ها در سیاست خارجی به اهداف و ارزش‌های بشر دوستانه و اخلاقی اهمیت نمی‌دهند. آن‌ها همچنین به ماهیت رژیم‌ها و وضعیت حقوق بشر نیز اهمیت نمی‌دهند. از این رو، واقع‌گرایان با سیاست تغییر رژیم برای دموکراتیزه شدن از طریق مداخله نظامی مخالفت می‌کنند، همانطور که در مورد جنگ عراق مشاهده شد. این مخالفت نه فقط به این دلیل است که باعث خسارت عظیم انسانی و مادی می‌شود، بلکه به خاطر آن است که برتری آمریکا را به شکل قابل توجهی تضعیف می‌کند. (Walt, ۲۰۰۸: ۲۷) واقع‌گرایانی که در نظام سیاسی آمریکا هستند معتقدند که اولویت سیاست خارجی آمریکا باید تأمین منافع خود در راستای افزایش امنیت ملی، ثبات هژمونیک، رونق اقتصادی و ثبات در نظام بین‌الملل باشد. (Callahan, ۲۰۰۴: ۴۲-۴۳) واقع‌گرایان بر قدرت نظامی به عنوان ابزار نهایی تضمین امنیت ملی تأکید می‌کنند. با این حال، آنها مخالف استفاده از نیروی نظامی برای هر هدف دیگری غیر از امنیت ملی هستند. مخصوصاً، آنها مداخله نظامی را برای تغییر سیاست و اجتماع دیگر کشورها را نمی‌پذیرند. (Walt, ۲۰۰۸: ۲۶) حتی اگر یک تهدید جدی امنیتی وجود داشته باشد، واقع‌گرایی به جای استفاده از نیروهای مسلح، راه حل‌های دیپلماتیک را تجویز می‌کند. (Campbell & Chollet, ۲۰۰۶: ۱۹۶-۱۹۷) واقع‌گرایان از دیپلماسی هویج و چماق علیه رژیم‌هایی که با آمریکا خصومت دارند استفاده می‌کنند؛ به عبارت دیگر، به منظور ایجاد تغییر در سیاست‌های این کشورها و سوق دادن آن‌ها به سمت همکاری، از مشوق‌های آشکاری مانند کمک‌های اقتصادی، کمک به حفظ امنیت رژیم‌های سیاسی‌شان و شیوه‌های دیپلماتیک استفاده می‌کنند و در صورت عدم همکاری از اقدامات تنبیهی مانند اعمال فشار و تحریم علیه آن‌ها استفاده می‌کنند. (Haass, ۲۰۰۵: ۲۶) با این حال، آن‌ها نسبت به قدرت و نقش مؤثر قوانین بین‌المللی و نهادها در مدیریت مسائل امنیتی عمده‌ای که آمریکا با آن‌ها مواجه است، دیدگاه شکاکانه‌ای دارند.

۲-۲-۲- رئالیسم تهاجمی

واقع‌گرایان کلاسیک (مانند توسیدید^۱، اچ کار^۲، آرنولد ولفرز^۳ و هانس مورگنتا^۴) و واقع‌گرایان تهاجمی، این فرض را مطرح می‌کنند که دولت‌ها به دنبال به حداکثر رساندن قدرت هستند. این کشورها نیازمندان بی‌رحم قدرت و نفوذ هستند. برای مورگنتا و دیگر واقع‌گرایان کلاسیک، علت درگیری، گسترش تجاوز و جنگ، میل انسان به قدرت است. در واقع رئالیست‌های کلاسیک طبیعت سرکش انسان را عامل ناامنی و جنگ قلمداد می‌کنند و معتقدند مبارزه بی‌پایان میان دولت‌ها به دلیل الزام طبیعی انسان به تسلط بر دیگران است. (Zakaria, ۱۹۹۸: ۱۹) برعکس برای واقع‌گرایان تهاجمی، این سیستم بین‌المللی آنارشیک و موازنه قدرت است که به عنوان یک دست‌نماینده تمام قدرت‌های بزرگ را شکل می‌دهد و آن‌ها را وادار می‌کند تا علی‌رغم اختلافات داخلی و یا سطح واحد، قدرت و نفوذ خود را به حداکثر برسانند. نظام بین‌الملل انگیزه‌های قدرتمندی برای دولت‌ها فراهم می‌کند تا به دنبال فرصت‌هایی برای به دست آوردن قدرت و نفوذ برای خود و بالا بردن هزینه‌های کشورهای رقیب باشند. (Lobell, Oxford, ۲۰۱۷) همانطور که رابرت گیلپین استدلال می‌کند، به همان میزان که قدرت یک دولت افزایش می‌یابد، آن قدرت به دنبال گسترش کنترل قلمرو، نفوذ سیاسی و سلطه خود بر اقتصاد جهانی است. (Gilpin, ۱۹۸۱: ۱۰۶)

برای واقع‌گرایان تهاجمی، دولت‌ها قدرت، نفوذ و ثروت را (که پایه و اساس قدرت نظامی است) به حداکثر می‌رسانند تا در نظام بین‌الملل آنارشیک امنیت بیشتری داشته باشند؛ بهترین راه برای افزایش شانس بقای یک دولت آن است که تبدیل به قدرتمندترین دولت شود. در واقع یک دولت قدرتمند امن‌تر از یک دولت ضعیف است. واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند این ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است که به شدت دولت‌ها را به تلاش بی‌وقفه برای به حداکثر رساندن قدرت با هدف نهایی تبدیل شدن به یک هژمون جهانی، تشویق می‌کند. از نظر واقع‌گرایان تهاجمی، توسعه مستلزم سیاست‌های تهاجمی اقتصادی، سیاسی و نظامی برای تغییر موازنه قدرت است. در این راستا باید از فرصت‌ها برای به دست آوردن قدرت بیشتر، افزایش هزینه دولت‌های رقیب، تضعیف رقبای بالقوه از طریق جنگ‌های پیشگیرانه یا تأخیر تاکتیک برای جلوگیری از تسریع پیشرفت آن‌ها استفاده نمود. (Organski, New York, ۱۹۶۸)

^۱. Thucydides

^۲. E.H. Carr

^۳. Arnold Wolfers

^۴. H. Morgenthau

همان‌طور که میرشایمر به ما می‌گوید، تنها یک دولت گمراه و ساده معتقد است که «مقدار مناسب» قدرت را در اختیار دارد و می‌تواند به یک هژمون منطقه‌ای تبدیل شود. اگر یک دولت سعی نکند نفوذ خود را به حداکثر برساند قطعاً قدرت‌های دیگر از فرصت‌هایی که آن دولت از دست می‌دهد استفاده می‌کنند. (Zakaria ۱۹۹۸:۵۷)

بنابراین، یک قدرت بزرگ تلاش نمی‌کند که در میان هم‌تایان بزرگ، قدرتش برابر باشد، بلکه به دنبال این است که قدرتمندتر باشد؛ به عبارت دیگر به قدرت هژمون تبدیل شود. هدف دولت‌ها به حداکثر رساندن قدرت است و دولت‌ها همیشه با یکدیگر برای قدرت رقابت می‌کنند.

بر اساس آن چه آمد می‌توان مؤلفه‌های اصلی واقع‌گرایی تهاجمی را در چند بند ذیل خلاصه نمود:

اولاً از دید رئالیسم تهاجمی، نظام بین‌الملل یک نظام آنارشیک است؛ به این معنا که هیچ دولتی نمی‌تواند قواعد بین‌المللی را بر سایرین تحمیل کند و یا کشورهای خاطی را ادب کند و منخاصمه ویژگی اصلی نظام بین‌الملل است. ثانیاً چون دولت‌ها نسبت به هم دارای اطلاعات ناقص هستند نمی‌توانند کاملاً از نیات و مقاصد هم باخبر باشند لذا نمی‌توانند به هم اعتماد کنند. نیات و انگیزه‌های خوب آن‌ها می‌تواند به سرعت تغییر کند و برعکس. بنابراین بی‌اعتمادی به انگیزه‌های سایر بازیگران ویژگی دائمی نظام بین‌الملل آنارشیک است. ثالثاً بقا، انگیزه اصلی همه کشورها در نظام بین‌الملل است و بعد از استقلال شرط لازم برای دستیابی به اهداف دیگر است. رابعاً دولت‌ها کارگزاران اصلی نظام بین‌الملل و بازیگرانی خردورز هستند که هدف آن‌ها کسب قدرت برای تضمین امنیت است. نهایتاً دولت‌ها در مورد وضعیت و موقعیت بیرونی خود استراتژیک فکر می‌کنند و استراتژی را انتخاب می‌کنند که حداکثر سود را برای آن‌ها به همراه داشته باشد که این به معنای کسب قدرت به زیان دیگران است. (فلاحی، ۱۳۹۳: ۸۳)

واقع‌گرایان تهاجمی معتقدند که همواره احتمال وقوع جنگ وجود دارد و ناامنی وضعیتی اجتناب‌ناپذیر است. مؤلفه اصلی و اولیه قدرت، کسب توان نظامی و آمادگی کامل برای جنگ پیش‌دستانه است. مناسبات میان دولت‌ها براساس بازی با حاصل جمع صفر است و دولت‌ها در روابط خود، خودخواه و بی‌اعتماد هستند. آن‌ها چون دولت را اصلی‌ترین بازیگر صحنه روابط بین‌الملل می‌دانند لذا نقش سازمان‌ها، نهادها و توافقات بین‌المللی و تصمیمات منتج از آن‌ها را موقتی و تاسرحد منافع یکجانبه خود دارای اعتبار می‌دانند. (غریبی، فارس نیوز، ۱۳۹۶)

انتقال قدرت از اوباما به ترامپ و رفتارهای ساختارشکنانه ترامپ در خروج از بسیاری از تعهدات جهانی، مهاجر ستیزی، دیوارکشی و... باعث شد تا بسیاری از صاحب نظران به این باور برسند که هدف ترامپ تغییر سیاست مشارکت و همکاری چندجانبه به سمت معاملات و روابط یک جانبه، تبدیل همبستگی بین منافع ملی ایالات متحده و حفظ نظم بین‌المللی لیبرال به پرسش از همبستگی بین این دو، تبدیل یک رویکرد هدفمند و یکپارچه برای مقابله با چالش‌ها و تهدیدات به برخوردهای گزینشی و شدید و جایگزینی اعتقاد به ارزش‌های دموکراتیک و لیبرال در امور بین‌الملل (هر چند این اعتقاد با توجه به ملاحظات قدرت و منافع آمریکا تعریف می‌شود) به یک رویکرد سیاست خارجی متصلب است. (Grevi, ۲۰۱۶: ۱۲) در حالی که نگاهی به شعارها و رفتارهای ترامپ نشان‌دهنده این است که ترامپ نه تنها به دنبال بر هم زدن هژمونی نظم لیبرال و خروج از تعهدات نیست بلکه به دنبال تقویت این نظم و معاهدات در سایه ایجاد یک نظم نوین جهانی و تعهدات دو جانبه جدیدی است که اولویت‌های آمریکا را تأمین کنند. در واقع استراتژی ترامپ در برخورد با نظم لیبرال و معاهدات بین‌المللی «تخریب سازنده» است؛ به این معنا که نظم و تعهدات موجود را به دلیل عدم تأمین منافع آمریکا تخریب می‌کند و سپس اقدام به ساختن یک نظم نوین و تعهدات جدید در راستای تأمین منافع آمریکا می‌نماید. البته منظور از نظم نوینی که ترامپ به دنبال ساختن آن است نظامی است که منافع آمریکا را بیش از پیش تأمین کند. در این نظم ترامپ به دنبال افزایش میزان نفع آمریکا و لو به ضرر متحدان آن است.

به طرق مختلف، گفتمان سیاست خارجی ترامپ مبتنی بر مخالفت او با استراتژی بزرگ ساختار نظم بین‌المللی لیبرال و موقعیت پیشین نظامی آمریکا در اروپا و آسیا تعریف شده است که توسط دولت‌های پیشین آمریکا از زمان جنگ جهانی دوم کمابیش دنبال شده است. در حالی که با نگاهی دقیق به موضع‌گیری‌ها و رفتارهای سیاسی ترامپ می‌توان گفت بر عکس تحلیل‌ها و تفسیرهای که ترامپ را مخالف نظم بین‌المللی لیبرال، مداخله‌گرایی و جنگ می‌دانند ترامپ به دنبال جایگزین کردن شرایط موجود با شرایط جدیدی است که در آن منافع آمریکا بیش از پیش تأمین شود نه آن که بخواهد از سیاست مداخله‌گرایی و هژمونی طلبی اسلاف خویش عدول کند و صرفاً بر مسائل داخلی متمرکز شود. چون ترامپ بهتر می‌داند که خزیدن آمریکا به درون و رها کردن مناطق استراتژیک جهان می‌تواند پایان هژمونی آمریکا را رقم بزند. بنابراین می‌توان اصول سیاست خارجی ترامپ را به شرح ذیل مطرح نمود:

ترامپ اولین رئیس جمهوری نیست که استثناگرایی آمریکا را مطرح می‌کند اما تفسیر او از این ایده به تناسب شرایط موجود رهبری آمریکا در جهان و مسائل داخلی آن متفاوت است. در واقع اکثر رؤسای جمهوری آمریکا از ایده استثناگرایی آمریکا برای توصیف شرایط و توجیه نقش آمریکا در جنگ استفاده می‌کردند. در اوج جنگ سرد، رئیس‌جمهور جان اف کندی تقابل آمریکا با شوروی را این طور توصیف کرد که: «میراث اولین انقلاب این کشور در خطر است و ایالات متحده حاضر است هر هزینه و فشاری را تحمل کند تا بقاء و موفقیت آزادی تضمین شود.» (کوران، تبیین، ۱۳۹۷)

هر چند «دونالد ترامپ» در سخنانی ضمن رد مفهوم «استثناگرایی آمریکا» به کاربردن چنین مفهومی را به معنی توهین به سایر ملل و کشورهای جهان دانسته است اما این گفته ترامپ به این معنی نیست که وی به استثناگرایی آمریکا اعتقادی ندارد. رفتارهای سیاسی ترامپ نشان می‌دهد که وی نیز مانند سایر رؤسای سابق آمریکا کاملاً به استثناگرایی آمریکایی اعتقاد دارد. اما در تفسیر ناسیونالیستی و محافظه کارانه‌اش از این روایت، صدور ارزش‌های ایالات متحده به خارج و یا حمایت از این ارزش‌ها مطرح نیست.

تفاوت روایت ترامپ از مفهوم استثناگرایی آمریکا با روایت سایر رؤسای جمهور آمریکا از این مفهوم این است که ترامپ و بسیاری از جمهوری خواهان دیگر در واقع مفهوم استثناگرایی آمریکا را در قالب «شوونیسم ملی»^۱ مطرح کرده و معتقدند که آمریکا نه تنها با دیگر کشورها متفاوت است، بلکه از دیگران نیز برتر است؛ البته سایر رؤسای جمهور آمریکا نیز به این برتری اعتقاد داشتند اما آن را مانند ترامپ واضح و بی پرده مطرح نمی‌کردند. با این تفاوت که ترامپ معتقد است برای آن که آمریکا برتر و استثنا باقی بماند باید در شرایط کنونی بر مسائل داخلی خود بیشتر تمرکز کند و از همه نهادهای جهانی و بین‌المللی و متحدان خود در راستای تقویت اقتصاد داخلی خود استفاده کند و چون دهه‌های مختلفی برای صلح و امنیت جهان هزینه پرداخت نموده است امروز همه دنیا باید در جبران این هزینه‌ها سهیم باشند.

به همین خاطر است که زمانی که در ژانویه ۲۰۱۷ در کنگره (هنگام نطق در مراسم تحلیف) درباره «سرنوشت با شکوه» کشور خود صحبت می‌کرد، آمریکا را به‌عنوان ملتی منتخب که رهسپار جنگ جهانی دیگری است معرفی نکرد. ترامپ درباره تمایل خود برای احیاء اقتصاد داخلی و خدمت‌رسانی به «مردان و زنان فراموش‌شده» صحبت می‌کرد که او را به قدرت رساندند. (کوران، تبیین، ۱۳۹۷)

^۱. National chauvinism

درواقع ترامپ سعی کرده است شعار «اول آمریکا» را جایگزین واژه «استثنانگرایی آمریکایی» کند. ترامپ در تبیین سیاست «اول آمریکا» به عنوان استراتژی امنیت ملی خود بر چهار موضوع متمرکز می‌شود. وی می‌گوید: «در استراتژی امنیت ملی من یک چشم انداز استراتژیک برای محافظت از مردم آمریکا و حفظ شیوه زندگی ما، گسترش رفاه ما، حفظ صلح از طریق قدرت و پیشرفت نفوذ آمریکا در جهان وجود دارد.» (Trump, brookings, ۲۰۱۷)

ایده «اول آمریکا» یک دیدگاه عمیقاً ملی‌گرایانه است که در آن منافع ملی آمریکا تنها هدایت‌کننده فعالیت‌های ایالات متحده در جهان است و این منافع به وضوح تعریف شده است. آنچه در این ایده جدید است نه تمرکز بر حفظ اولویت آمریکا و نه اعتقاد به استثنا بودن ایالات متحده و نه حتی عزم «احیای عظمت آمریکای بزرگ» است. (Economist ۲۰۱۶) چون همه این ایده‌ها از زمان جنگ جهانی دوم در تمام دولت‌های پیشین ایالات متحده بوده‌اند، هرچند که به شیوه‌های مختلف بیان شده‌اند و پیامدهای مختلفی با خود به همراه داشته‌اند. نوآوری مخرب در رویکرد ترامپ به ایده «اول آمریکا» این است که وی معتقد است راه رسیدن به این هدف، از بین بردن تعهدات و تعاملات موجود بین‌المللی است. هر چند ترامپ به دنبال جایگزین کردن این توافقات با توافقات جدید است اما تا جایگزین کردن این تعهدات با تعهدات جدید یک خلأ نظم جهانی ایجاد خواهد شد که می‌تواند حامل بحران‌های مختلف از قبیل جنگ، بی‌ثباتی و فقر باشد.

بنابراین آمریکا نمی‌تواند فقر و جنگ در کشورهای دیگر را نادیده بگیرد چون این نادیده گرفتن منجر به مهاجرت گسترده مردم به ایالات متحده از سایر کشورهایی می‌شود که تحولاتشان می‌تواند بر ایالات متحده تأثیرگذار باشد. مثال واضح ادعای مذکور کشور مکزیک است که به واسطه تفاوت اقتصادی آن با آمریکا بیشترین نیروی مهاجر را به آمریکا می‌فرستد. (colleagues & Chaudoin, ۲۰۱۶:۱۶)

نکته قابل توجه دیگر این است که هر چند ارتقاء ناسیونالیسم آمریکایی مورد نظر ترامپ با رد شدید «جهانی شدن» و تحقیر نخبگانی همراه است که از نظر ترامپ دائماً تعهدات خارجی آمریکا را گسترش داده و با معاهدات بین‌المللی موافقت کرده‌اند که به نفع خودشان بوده، اما به رفاه و سلامت کارگران آمریکایی لطمه زده است. اما باید توجه داشت که مخالفت ترامپ با جهانی شدن در حالی اتفاق می‌افتد که این جهانی شدن بوده است که شدیداً در گسترش کازینوها، زمین‌های گلف، برج‌ها، هتل‌ها و سایر داشته‌های دونالد ترامپ مؤثر بوده است. در واقع ترامپ در سایه جهانی شدن یک امپراتوری کسب و کار جهانی در چین، هندوراس، ویتنام، بنگلادش، ترکیه، هند، هلند، اندونزی، اسلونی، آلمان، کره جنوبی و مکزیک راه‌اندازی کرده است. (Abrahamian, qz, ۲۰۱۶)

به این ترتیب ترامپ حتی اگر بخواهد نمی‌تواند جهانی شدن، تعاملات جهانی، نهادهای بین‌المللی و کنش‌های متقابل سایر کشورها را نادیده بگیرد. به عبارت دیگر اول آمریکا» به معنای انزوای آمریکا نیست بلکه مطابق راهبرد امنیت ملی که ترامپ ارائه داده است می‌توان گفت «اول آمریکا» می‌تواند به این معنا باشد که آمریکا برای حفظ منافع خودش به هر اقدامی دست می‌زند حتی اگر این به معنای اقدام یکجانبه یا از دست دادن متحدان خود و نگرانی آن‌ها باشد.

۴-۲- ایجاد نظم نوین لیبرال

حملات ترامپ به سیاست خارجی اسلافش، از جمله اواما، ناشی از عدم اعتقاد وی به تداوم سیاست حفظ نظم جهانی لیبرال نیست بلکه ترامپ معتقد است این نظم باید با نظم جدید و ارتقا یافته‌ای جایگزین شود چون تا کنون حامل هزینه‌های زیادی برای آمریکا بوده است. به گفته ترامپ ایالات متحده منابع زیادی را در تلاش برای ارائه امنیت و ترویج دموکراسی در مناطقی که منافع آمریکا به طور مستقیم در معرض خطر قرار نگرفته، نابود کرده است. در حالی که متحدان ایالات متحده از این شرایط به نفع خود استفاده نموده‌اند.

بعضی از آمریکایی‌ها احساس می‌کنند که انترناسیونالیسم لیبرال باعث مشکلات آنها شده است یا حداقل به ایجاد این مشکلات کمک کرده است. ترامپ با شعار اول آمریکا به این احساسات پاسخ داده است. بنابراین می‌توان گفت انتقاد از نظم جهانی لیبرال صرفاً مصرف داخلی در آمریکا داشته است اما در عمل ترامپ نیز مانند اسلاف خود به دنبال تقویت آن به شیوه‌های دیگر است.

با این حال ترامپ بر این باور است که راهکارها و شیوه‌های حفظ هژمونی لیبرال توسط اواما و اسلافش اشتباه بوده است و این شیوه‌ها باید تغییر کند؛ به عبارتی، ارزیابی‌های او از سیاست‌های خارجی موجود بر تجزیه و تحلیل هزینه-سود عملیاتی تمرکز دارد. او به دنبال برآورد این مهم است که این سیاست خارجی چه میزان برای آمریکا هزینه ایجاد کرده است و واجد چه میزان فرصت بوده است؟ ترامپ در پاسخ به سؤال فوق معتقد است که مزایای این شیوه از مدیریت سیاست خارجی نمی‌تواند هزینه‌های سرسام‌آور آن برای آمریکا را توجیه کند و این باور ترامپ به معنای خروج از بین‌المللی‌گرایی لیبرال نیست. (۲۰۱۶:۵، colleagues & Chaudoin)

ترامپ بهتر از هر کسی می‌داند که بسیاری از منافع آمریکا در پوشش برقراری این نظم لیبرالی و صدور ارزش‌های آمریکایی تأمین شده است. از طرف دیگر بین‌المللی‌گرایی لیبرال در سیاست خارجی آمریکا هرگز مبتنی بر خیرخواهی و منفعت برای جهان خارج از مرزهای ایالات متحده نبوده است که امروز ترامپ بخواهد سایر کشورها را از این منفعت محروم کند بلکه این یک سیاست محاسبه شده برای حفظ و توسعه منافع آمریکا بوده است. (colleagues &)

۲۰۱۶:۵) Chaudoin) لذا ادعای ترامپ این است که نظم موجود تا کنون نتوانسته منافع آمریکا را تأمین کند بنابراین باید به هم بریزد و جای خود را به یک نظم نوین لیبرالی بدهد که منافع آمریکا را بیش از پیش تأمین کند. بنابراین او مخالف هژمونی نظم لیبرال نیست بلکه به دنبال اتخاذ شیوه‌های جدیدی برای تقویت آن است.

از طرف دیگر حتی در دوره های متفاوتی از هژمونی بین‌المللی‌گرایی لیبرال، ایالات متحده به طور مرتب در سیاست- هایش اصول ترویج دموکراسی و حقوق بشر را نقض کرده است. (Cohen, nytimes, ۲۰۱۶) حتی قبل از ترامپ، ایالات متحده نتوانسته است توافقنامه‌های بین‌المللی مانند کنوانسیون حقوق بین الملل، دادگاه بین‌المللی کیفری و پروتکل کیوتو را تصویب کند. قصور در پیوستن به این توافق‌نامه‌ها به واسطه سیاست داخلی و ضعف و کوتاهی کنگره بوده است. (Voeten, Princeton, ۲۰۱۷) بنابراین این گونه نبوده که صرفاً ترامپ از در مخالفت با معاهدات بین-المللی درآمده باشد بلکه قبل از ترامپ نیز این عدم موافقت با معاهدات و نهادهای بین‌المللی در نظام سیاسی آمریکا مشاهده شده است. نکته مهم دیگر این است که مشکلات بسیاری که دولت ترامپ برای اصلاح آن‌ها تلاش می‌کند، صرفاً ناشی از سیاست‌های خارجی نیستند بلکه بخش مهمی از آن‌ها ناشی از سیاست‌های داخلی هستند. به عنوان مثال بخش مهمی از بحران مالی در آمریکا ناشی از سیاست مالیاتی و مالی در ایالات متحده و تغییرات تکنولوژیکی است و جنگ عراق و افغانستان صرفاً یکی از عوامل مؤثر بر این بحران بوده است. اما آن چه از همه مهم‌تر است توجه به این واقعیت است که حتی اگر فرض کنیم تغییر روابط بین‌المللی آمریکا، منجر به برطرف شدن مشکلات آمریکا می‌شود اما هسته اصلی بحث ما این است که هم ترامپ و هم سایر رؤسای جمهور آمریکا با محدودیت‌هایی مواجه هستند که به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که تغییرات رادیکالی در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کنند.

دو مجموعه محدودیت در مقابل اقدامات سیاست خارجی ترامپ وجود دارد. اولاً سیاست داخلی و نهادها و مؤسسه‌ای که سیاست خارجی آمریکا را شکل می‌دهند محدودیت‌های مهمی در توانایی ترامپ هستند که اجازه نمی‌دهند که ایشان یا هر رئیس جمهور دیگری به طور کامل از سیاست خارجی بین الملل گرای لیبرال خارج شود. افرادی که بر سیاست خارجی آمریکا تأثیر می‌گذارند، مجموعه‌ای متنوع از ترجیحات و سیاست‌های ناهمگونی دارند و در موقعیت‌های نهادی قرار دارند که به آن‌ها ابزار قدرتمندی را برای مقاومت در برابر تغییرات رادیکالی می‌دهد. صرف نظر از توان رئیس جمهور و تیم سیاسی او، سیاست در دموکراسی آمریکایی، به واسطه بسیاری از نظارت‌ها و موازنه آن، سخت و وقت‌گیر است و تغییر خط مشی‌های سیاسی که ریشه‌های عمیقی دارند، دشوار است. ثانیاً، عوامل ساختاری نظام بین‌الملل به گونه‌ای عمل می‌کنند که ایالات متحده همچنان منفعت بیشتری از سیاست‌های بین‌المللی لیبرال می‌برد. colleagues

قطعاً اگر ترامپ نظم بین‌المللی لیبرال را نایده بگیرد آمریکا رهبری جهانی خود را با چالش مواجه می‌کند و از دست دادن موقعیت رهبری در امور جهانی بدون هزینه نیست. اگر ایالات متحده بخواهد سیاست‌هایی اتخاذ کند که با خروج از نهادها و قراردادهای جهانی به منافع سایر کشورها صدمه بزند آن‌ها نیز می‌توانند تلافی کنند علاوه بر این در سایه نظم لیبرال بسیاری از متحدان آمریکا در جهت هماهنگی دفاعی و امنیتی با آمریکا همراهی می‌کنند، آن‌ها آمریکا را قوی‌تر می‌کنند و به گسترش نفوذش کمک می‌کنند و در مبارزه با مشکلات جهانی مانند تروریسم آمریکا را تقویت می‌کنند.

توماس رایت مدیر «پروژه راهبرد و نظم جهانی» و عضو مرکز مطالعات آمریکا و اروپا در بروکینگز در رابطه با نیاز آمریکا به وجود نظم جهانی لیبرال بر این باور است که نئواقتدارگرایی به رهبری چین و روسیه در حال رشد است و چون چین و روسیه بر این عقیده هستند که لیبرالیسم و آزادی غربی، حکومت‌های اقتدارگرا را تحت الشعاع قرار می‌دهد. بنابراین با نظم جهانی لیبرال مخالفند و نمی‌خواهند در این نظم ادغام شوند چون به درستی تهدیدهایی را برای رژیم‌هایشان تشخیص داده‌اند بنابراین اگر آمریکا بخواهد از دموکراسی خود یا مطبوعات آزاد یا حاکمیت قانون یا اینترنت باز یا یکپارچگی زیرساخت‌های حیاتی یا سازمان‌های غیردولتی یا موارد بی شماری دیگر محافظت کند، اقدامات در خانه ضروری است اما کافی نیست بلکه باید از یک سیاست خارجی رقابتی حمایت کند که علیه نئواقتدارگرایی باشد بنابراین آمریکا بیشتر به تحول در سیاست خارجی خود نیاز دارد نه رد نظم بین‌المللی لیبرال. رایت معتقد است ایالات متحده همچنان نقش مهمی در نهادهای بین‌المللی و ترویج همکاری چند جانبه ایفا خواهد کرد. (Wright, 2018)

۴-۳- جایگزینی تعهدات قدیم با تعهدات جدید

اگر چه ظاهراً دونالد ترامپ رییس جمهور آمریکا از زمان روی کار آمدن با شعار «اول آمریکا» و تأکید بر تأمین منافع آمریکا، در تصمیم‌گیری‌ها و اعلام مواضع خود به شکل یک‌جانبه و دور از منطق همگرایی عمل کرده است و با خروج از توافق تغییرات آب و هوایی پاریس، توافق هسته‌ای ایران (برجام)، نفتا، یونسکو، انتقال سفارت آمریکا از تل‌آویو به بیت‌المقدس همچنین تصمیم به اعمال تعرفه‌های جدید بر فولاد و آلومینیوم وارداتی به آمریکا در راستای یک‌جانبه‌گرایی و بی‌اهمیت شمردن شرکا و متحدان واشنگتن قدم برداشته است اما ترامپ بعد از خروج از معاهدات مذکور همواره بر آمادگی خود برای توافقات جایگزین و بهتر تأکید نموده است. البته منظور ترامپ از توافق بهتر توافقی است که حامل منافع بیشتری برای آمریکا باشد.

ترامپ بر این باور است که باید با متحدینی کار کرد که معتقد به اولویت‌های آمریکا باشند. ترامپ معتقد است توافق نامه‌های تجارت آزاد، معاملات تجاری فاجعه باری هستند که باید هر چه زودتر متوقف شوند. این توافق نامه‌ها توان تولید آمریکا را فلج کرده و دستمزدها را به شدت کاهش داده است. دولت چین به عنوان دومین اقتصاد جهان، با پایین نگه داشتن ارزش پول ملی، به مناسبات تجاری ناعادلانه‌ای دست زده است و همین مناسبات ناعادلانه در مورد سایر شرکا و متحدین آمریکا دیده می‌شود. (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۴۷)

خروج ترامپ از معاهدات و نهادهای بین‌المللی به معنای عدم اعتقاد وی به این معاهدات و نهادهای نیست بلکه ترامپ به دنبال ایجاد معاهدات و نهادهای بین‌المللی جدیدی است که بتوانند منافع آمریکا را نسبت به گذشته، بیشتر تأمین کند و معتقد است نهادهای و معاهدات موجود تا کنون نتوانسته‌اند در راستای منافع آمریکا حرکت کنند. به همین خاطر است که بعد از خروج از معاهده پاریس اعلام می‌کند که ایالات متحده مذاکرات را آغاز خواهد کرد تا مجدداً وارد پیمان پاریس یا معاهده جدیدی شود با شرایطی که برای کسب و کار آمریکایی‌ها و مالیات دهندگان بهتر باشد. او می‌گوید: «بنابراین ما در حال خروج هستیم، اما ما شروع به مذاکره خواهیم کرد و خواهیم دید که می‌توانیم معامله‌ای منصفانه انجام دهیم. (Trump, , brookings, ۲۰۱۷)

قطعاً ترامپ و تیم سیاسی‌اش می‌دانند ایالات متحده در بسیاری از نهادهای بین‌المللی موقعیتی مثبت دارد و این نهادها به آمریکا اجازه می‌دهند تا از سیاست‌های مطلوبی برخوردار باشد. رها کردن این نهادها می‌تواند برای آمریکا، اقتصاد، شرکت‌ها، ارتش و نخبگان سیاسی آن هزینه‌بردار باشد. نکته قابل توجه این است که خروج آمریکا از سیستم بین‌المللی، بیشتر از همه به نفع کشورهایمانند چین و روسیه است که شروط و اولویت‌های آمریکا را برای سایر کشورها مطرح نمی‌کنند. در ضمن تیم ترامپ به این مهم واقف است که اولاً، ایالات متحده از مقرراتی که پس از جنگ جهانی دوم توسط نهادهای بین‌المللی برقرار شده است، بسیار سود برده است. ثانیاً این نهادها هم به اجرایی شدن سیاست‌های ایالات متحده در سطح جهانی کمک نموده‌اند و هم تمایل به مسئولیت‌پذیری در بین سایر کشورها را بالا برده‌اند. (Chaudoin & colleagues, ۲۰۱۶: ۲-۱۶)

بنابراین ترامپ اغلب در مورد بازنگری در مذاکرات و نه خروج از مذاکرات صحبت می‌کند. تمایل به «معامله بهتر» به معنای رها کردن تمام موافقت‌نامه‌های موجود یا قطع کردن تمام روابط نیست. در بسیاری از موارد، او و تیم سیاسی‌اش بر جستجوی معاملات بهتر در نهادهای بین‌المللی تأکید کرده‌اند. به عنوان مثال، او بارها و بارها ابراز تمایل کرده تا در سازمان تجارت جهانی اختلافات خود با چین را حل کند و در حالی که خواستار پایان دادن به مداخله ایالات متحده در

خارج از کشور است، در ماه اوت ۲۰۱۷ با گسترش حضور ایالات متحده در افغانستان و افزایش نیروهای آمریکایی در آن جا موافقت کرد. (Nakamura & Phillip, Washington Post, ۲۰۱۷) از طرف دیگر فشارهای سیاسی داخلی و نظام بین‌الملل مانع مهمی بر سر راه ترامپ در حرکت‌شتابان برای پایان دادن به تعامل آمریکا با سایر نقاط جهان است. ممکن است خروج از نهادهای بین‌المللی در کوتاه مدت به ایالات متحده کمک کند اما در بلندمدت این رفتار ممکن است هر کشور قدرتمندی را از جمله آمریکا را نیز تضعیف کند. علاوه بر این، از بین رفتن نظم بین‌المللی لیبرال باعث می‌شود تا زمینه نفوذ کشورهای قدرتمندی مانند چین و روسیه فراهم شود و آن‌ها جایگزین آمریکا شوند.

اگر چه برخی از محققین معتقدند که بین‌المللی‌گرایی لیبرال دیگر در زمره منافع ملی آمریکا نیست و دولت باید از تعهدات خارجی خود عقب نشینی کند و از هزینه کردن برای متحدان و انتقادات جهانی از نقش مداخله‌گرایانه خود رهایی پیدا کند و حتی به دنبال ناسیونالیسم اقتصادی باشد اما این سیاست‌ها ممکن است در کوتاه مدت مفید باشند اما معلوم نیست که آن‌ها بتوانند در میان مدت و بلند مدت امنیت، رفاه و یا صلح بیشتری ایجاد کنند. در نبود نظم بین‌المللی لیبرال می‌توان یک جهان از حوزه نفوذ را تصور کرد که روسیه و چین در بیشتر کشورهای جهان نفوذ کرده‌اند و ایالات متحده با خروج از بازارها و نهادهای مختلف جهانی و با تعداد کمی از دوستانش به عنوان کشوری ضعیف باقی مانده است. (Chaudoin & colleagues, ۲۰۱۶:۲)

۵- نتیجه گیری

روی کار آمدن ترامپ با نگاه به درون، شعار اول آمریکا و احیای عظمت آمریکا و نقد سیاست‌های اوباما و نظم جهانی لیبرال باعث شد تا بسیاری از صاحب نظران ترامپ را قطع کننده نوار هژمونی نظم لیبرال جهانی قلمداد کنند و به این باور برسند که ترامپ به دنبال احیای سنت جکسونیسم در مقابل سنت ویلسوننیسم است و با خروج از نهادها و قراردادهای بین‌المللی به دنبال ایجاد یک گفتمان جدید در عرصه سیاست خارجی است که مرزبندی‌ها و عناصر آن با سیاست خارجی اسلاف خود از جنگ جهانی دوم تا پایان دولت دوم اوباما متفاوت است. نوشتار حاضر ضمن رد این تحلیل با استناد به رفتارهای دولت ترامپ در عرصه سیاست خارجی و تحلیل نقش نهادهای بین‌المللی و نظم بین‌المللی لیبرال در تأمین منافع آمریکا این مهم را به اثبات رساند که سیاست خارجی ترامپ حامل یک گفتمان جدید نیست و صرفاً در شیوه‌های تأمین منافع ملی آمریکا و به تناسب نیازمندی‌های کنونی آمریکا متفاوت عمل می‌کند. ترامپ نه می‌خواهد و نه می‌تواند نظم لیبرال را براندازد چون در این صورت هژمونی آمریکا با چالش اساسی مواجه خواهد شد و نه تنها عظمت آمریکا احیا نخواهد شد بلکه افول قدرت آمریکا تداوم پیدا خواهد کرد. در واقع ترامپ ذیل ایده «اول

آمریکا» به دنبال ایجاد یک نظم نوین لیبرال و جایگزینی تعهدات قدیم آمریکا با تعهدات جدید است به طوری که در سایه این تعهدات جدید که عمدتاً دو جانبه هستند بتواند هژمونی آمریکا را حفظ کند. هر چند ممکن است برخی از رفتارهای ترامپ از جمله خروج نظامی از خاورمیانه در جهت تضعیف هژمونی آمریکا عمل کند اما مهم این است که ترامپ این خروج را نیز در راستای احیای عظمت آمریکا تفسیر می کند و هدف خود را حفظ هژمونی آمریکا تعریف می کند. بنابراین همان گونه که در متن پژوهش آمد ایده «اول آمریکا» به معنای انزوای آمریکا و یا حرکت در مسیر تضعیف نظم لیبرال نیست بلکه این ایده می تواند به این معنا باشد که آمریکا برای حفظ منافع خودش از جمله حفظ نظم لیبرال به هر اقدامی دست می زند حتی اگر این به معنای اقدام یکجانبه یا از دست دادن متحدان خود و نگرانی آن ها باشد.

منابع:

-ایکنبری، گی جان، (۱۳۹۰)، «سه دوره نظم بین‌الملل‌گرایی لیبرال: آمریکا و محذورات نظم جهانی لیبرال»، ترجمه عسکر قهرمانپور، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال دوازدهم، شماره ۲

-رضاخواه، علی رضا، (۱۳۹۶)، «راهبرد امنیت ملی آمریکا و منطق رفتاری ترامپ»، قابل دسترس در:

<http://ana.ir/fa/news/45/243535>

- روزنامه دنیای اقتصاد، «هراس از فروپاشی نظم لیبرال»، (۱۳۹۷)، شماره ۴۵۶۲

-غریبی، محسن، (۱۳۹۶)، «رنالیسم تهاجمی ترامپ و مسیر هم‌وردی ایران»، قابل دسترس در:

<https://www.farsnews.com/news/13960722002083>

-فلاحی، سارا، (۱۳۹۳)، «عربستان و حمایت از تروریسم تکفیری (چرایی و چگونگی)»، ماهنامه تخصصی ثاقب، شماره ۱۶ و ۱۷

-کالاها، پاتریک، (۱۳۸۷)، منطق سیاست خارجی آمریکا، ترجمه داود غریاق زندی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی

-کوران، جیمز، (۱۳۹۷)، «آیا ترامپ با استثناگرایی آمریکایی به آخر خط رسیده است؟»، قابل دسترس در:

<http://tabyincenter.ir/28670>

-یزدان فام، محمود، (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۷۴، دوره ۱۹

-«یکجانبه‌گرایی ترامپ زیر تیغ منتقدان اروپایی»، (۱۳۹۷) قابل دسترس در:

<http://parstoday.com/fa/europe-i138118>

-Abrahamian, Araxia, Atossa, (۲۰۱۶), Donald Trump hates globalization, but globalization is what made Donald Trump's life possible, Available in: <https://qz.com/۸۳۰۱۳۵/donald-trump-hates-globalization-but-globalization-is-what-made-donald-trumps-life-possible>

-Cohen, Roger, "Pax Americana is over," New York Times, ۱۶ December ۲۰۱۶, <https://www.nytimes.com/۲۰۱۶/۱۲/۱۶/opinion/trumps-chinese-foreign-policy.html>.

-Campbell, Kurt & Eric Edelman, Michèle Flournoy, Richard Fontaine, Stephen J. Hadley, Robert Kagan (Co-chairman), James P. Rubin (Co-chairman), Julianne Smith, James Steinberg, and Robert Zoellick. (۲۰۱۶), "Extending American Power Strategies to Expand U.S. Engagement in a Competitive World Order", Available in: <https://www.cnas.org/publications/reports/extending-american-power-strategies-to-expand-u-s-engagement-in-a-competitive-world-order>

-Chaudoin, Stephen & Milner, Helen Tingley, Dustin, (۲۰۱۶) "A Liberal International American Foreign Policy Under Trump? Maybe Down but Not Out", Available in: <https://scholar.princeton.edu/.../liberal-international-american-foreign-policy-under-tr...>

-Callahan, Patrick, (۲۰۰۴), Logics of American Foreign Policy: Theories of America's World Role, (New York: Pearson/Longman, ۲۰۰۴),

-Campbell, Kurt, and Drek Chollet, (۲۰۰۶) "The New Tribalism: Cliques and the Making of U.S. Foreign Policy," *The Washington Quarterly*, vol. ۳۰, no. ۱

-Gilpin, R. (۱۹۸۱) *War and Change in World Politics*. New York: Cambridge University Press

-Grevi, Giovanni, (۲۰۱۶), "The King Baudouin Foundation is the strategic partner of the European Policy Centre"

-Haass, Richard, ۲۰۰۵() "Regime Change and Its Limits," *Foreign Affairs*, vol. ۸۴, no. ۴ (July/Aug)

-Jahn, Beate, (٢٠١٨), Liberal internationalism: historical trajectory and current prospects, *International Affairs* ٩٤: , ٤٣-٦١; doi: ١٠.١٠٩٣/ia/iix٢٣١.

- Lobell, Steven E, (٢٠١٧), "Structural Realism/Offensive and Defensive Realism", Available in:

[oxfordre.com/internationalstudies/abstract/١٠.١٠٩٣/.../acrefore-٩٧٨٠١٩٠٨٤٦٦٢٦-e-٣٠٤](https://doi.org/10.1093/ia/iix231)

-Mearsheimer, John J, (٢٠٠٦), "Structural Realism", Available in:

<https://mearsheimer.uchicago.edu/pdfs/StructuralRealism.pdf>

-Mearsheimer, John J.; Walt, Stephen M. (٢٠١٦), "The case for Offshore Balancing", *Foreign Affairs*, July/August ٢٠١٦, available at:

<https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/٢٠١٦-٠٦-١٣/case-offshore-balancing>

-Nakamura, David and Abby Phillip, "Trump announces new strategy for Afghanistan that calls for a troop increase," *Washington Post*, ٢١ August ٢٠١٧,

https://www.washingtonpost.com/politics/trump-expected-to-announce-small-troop-increase-in-afghanistan-in-prime-time-address/٢٠١٧/٠٨/٢١/eb٣a٥١٣e-٨٦٨a-١١e٧-a٩٤f-٣١٣٩abc٣٩f٥_story.html?utm_term=.dc٠٦a٣٣٤٣١e١

- Organski, A.F.K. (١٩٦٨) *World Politics*, ٢nd edn. New York: Knopf.

- Rose, Gideon (٢٠١٥), "What Obama Gets Right", *Foreign Affairs*, September/October ٢٠١٥, available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/what-obama-gets-right>

-Skidmore, David, (٢٠١٦), "Paradoxes of Power: U.S. Foreign Policy in a Changing", *World* (New York: Routledge

-Trump,D.(۲۰۱۷), [Report](#) Brookings experts on Trump's National Security

Strategy,Available in: <https://www.brookings.edu/.../brookings-experts-on-trumps-national-security-strategy/>

-Trump,D.(۲۰۱۷), "Trump: US is withdrawing from Paris climate agreement but wants to renegotiate",**Available in:**<https://www.cnn.com/۲۰۱۷/.../trump-announces-paris-climate-agreement-decision.ht>.

-The Economist (۲۰۱۶), The New Nationalism, ۱۹ November ۲۰۱۶.

- Voeten, Erik, "Where is US multilateral leadership?" paper presented at the political economy of emerging market countries, Princeton University Niehaus Center for Globalization and Governance, Georgetown University India Initiative, and the Indian Institute of Management Calcutta, Kolkata, Shantiniketan, and New Delhi, India, ۳۰

December ۲۰۱۶–۷ January ۲۰۱۷, <http://ncgg-new.princeton.edu/file/۲۹۱/download?token=zKXhn۰n۲>.

-Walt, Stephen M. (۲۰۱۶), "Obama was not a realist President", Foreign Policy, ۷ April ۲۰۱۶, available at:<http://foreignpolicy.com/۲۰۱۶/۰۴/۰۷/obama-was-not-a-realist-president-jeffrey-goldberg-atlantic-obama-doctrine/>

-Wright, Thomas,(۲۰۱۸), "The Return to Great-Power Rivalry Was Inevitable",Available in:<https://www.theatlantic.com/international/.../liberal-international-order...trump.../۵۶۹۸..>

-Zakaria, F. (۱۹۹۸) *From Wealth to Power: The Unusual Origins of America's World Role*. Princeton: Princeton University Press.